

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که دیروز آن حدیثی را که از فقه الرضا خواندیم، داشته بود که شرط ام لم، ام لم یشارط، عرض کردیم که قسمت مسلمش این است که از این عبارت در می آید که این روایت بوده است. ولو به ما نرسیده است. نه بعد نگاه کردیم خبر همان روایت بعدش یکی یشارط بود، یکی لا یشارط، البته دیروز گفتیم این مطلب را اما خبر تأکید می کنیم.

معلوم شد آن حدیث بعدی هم که فقیه الاعشی بود ایشان حمل کردند بر حرمت، چون در آنجا گفته بود که من شرط نکردم، خودشان می دهند. حضرت می فرمایند نه، حتی اگر شک نکرده باشی، باز هم حرام است.

غرضم می خواستم این نکته را عرض بکنم که آن مطلبی را که ما عرض کردیم در کتاب فقه الرضا قطعاً از روایت گرفته، درست است. واقعاً هم در این موارد از روایت گرفته، لکن در روایت واحده نبود. در دو تا روایت بود و ایشان جمع کردند بین دو روایت و قبول داشتند، یعنی خلاصه حرف ایشان این روایت را ایشان قبول کرده بودند.

ما در مباحثی که راجع به قرآن و شؤون قرآنی بود عرض کردیم که مطالب مختلفی است و ببینیم چه مقدارش در روایات ما مثلاً آمده است. معلوم شد که بحث بیع مصحف هست، شراء مصحف هست، مسئله کتابت مصحف هست، تعلیم مصحف هست، قرائت مصحف هست، اینها نکاتی بود که در روایات ما بود و اهل سنت هم داشتند.

اما از جمله مسائلی که باز در مصحف هست، استشفاء به مصحف است. البته در باب استشفاء به مصحف طبیعتاً دو جور بحث است. یکی اصل استشفاء که مثلاً انسان با آیات قرآن بخواند مثلاً شخصی را شفا بدهد، فرض کنید به جای اینکه من باب مثال می خواهم عرض بکنم، به جای اینکه مثلاً گل گاوزبان به او بدهد مثلاً قرآن برایش بخواند، به جای اینکه دارو بدهد، آن وقت این البته با بحث ما ارتباط رسمی ندارد مگر از این جهت که مثلاً این منشأ می شود که با کتاب الله برخورد مثل دواپی یا مثل در آن زمان ها رسم بود، تلمسماتی، دعایی سحری جادویی، کاهن ها.

عرض کردم سحره هم یکی از کارهایشان همین شفا بود. این معنایش یک مشکل این است. یکی دیگر هم این است که بحث دیگری که در باب مصحف هست مسئله این که آیا می تواند پول بگیرد یا نه؟ آیا مثلاً گرفتن پول درست است یا نه؟ پس بحث در باب مصحف در

باب به اصطلاح شفاء یکی فی نفسه، یکی هم یعنی خود استشفاء به قرآن، و یکی هم روی مسئله به اصطلاح گرفتن پول که آن به ما نحن فیه می خورد. که مثلا کجا،

عرض کنم که من فعلا تا آنجایی که نگاه کردم، حالا چون نگاه من سریع بود، نمی توانم در این باره چیزی بگویم، در این دو جلدی که کتاب عوالم مرحوم بحرانی چاپ شده، خدا رحمت کند مرحوم آقای ابطحی چاپ کردند، فصلی را به عنوان استشفاء به قرآن ندیدم. این مقداری که من نگاه کردم.

البته خود اصل استشفاء به قرآن که حالا مراد شامل ظاهری هم بشود، در خود قرآن هم آمده، آیه مبارکه (و نزل من القرآن) در سوره اسراء آیه ۸۲ (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین) این البته چون من دارد احتمال دارد که مثلا بعضی از آیات قرآن، حالا دیگر وارد تفسیر آیه نمی شویم.

س: این شفا است نه استشفاء

ج: بله، شفاء هست آن وقت اگر شفاء بود ما ازش استشفاء هم در بیاوریم، ما در بیاوریم.

عرض کنم حضورتان که در کتاب بخش طبی که از عوالم چاپ شده دو جلد است، و تحقیق هم کردند زحمت کشیدند، این فهرستش را من نگاه کردم، خود کتاب را نگاه نکردم، ندیدم فصلی راجع به استشفاء به قرآن، احتمالا باشد بعید است نباشد، اما من فعلا به عنوان فصل ندیدم.

اما در این جهت یک حدیث معروفی هست که در مسلم بخاری نقل شده از ابی سعید خدری، قال انطلق نفر من اصحاب النبی فی سفرة سافروها، گروهی از اصحاب پیغمبر (ص) سفری رفتند، حتی نزلوا علی حی من احياء العرب، حی به معنای قبیله یا عشیره، فاستضافوهم، گفتند ما را مهمان بکنید، استضاف، یعنی طلب مهمانی، فابوا ان یضیفوهم، قبول نکردند گفتند نه شما میهمان نمی شوید، فلدغ سید ذلک الحی، البته لدغ به معنای گزیدن است لکن بیشتر در مار است، تصادفا آن رئیس عشیره، آن شیخ عشیره، این مار زدش، فسعوا له بكل شیء لا ینفعه شیء، هر کار کردند فایده نکرده مار گزیده ای که گیر کرد، فقال بعضهم لو اتیتهم هؤلاء الرهط الذین نزلوا، اینهایی که آمدند مهمان هستند شاید در میانشان به قول ماها یک صاحب نفسی باشد، کسی باشد که این کار را انجام بدهد، لعلهم ان یکون عند بعضهم شیء، البته این حدیث چون متون مختلف دیگر من فقط الان متن بخاری و مسلم را دارم می خوانم، و الا متون دیگر هم دارد دیگر نمی خواهم حالا فعلا متعرض بشوم. فاتوهم فقالوا یا اهل الرهط، ای گروه، ان سیدنا لدغ، آن آقای ما، رهبر ما، رئیس عشیره مار گزیده شده

وسعینا له بكل شیء لا ینفعه شیء فهل عند احد منکم من شیء؟ فقال بعضهم نعم، والله انی لارقی، این رقی عرض کردیم شبیه همین تلمساتی که ما در فارسی می گوئیم اجی معجی لا ترجی، یک چیزی می خوانند اینها خوب می شدند. این کارکاهنه ها هم بود ساحره ها هم بود، عرض کردم در زمان نزول قرآن، در زمان نزول همان در مدینه، یک مخلوطی بین سحر و جن بود، بین سحر و طب بود. مثل اینکه الان در برزیل شنیدم که معظم طبشان از راه جن است، طبشان از راه تسخیر جن و اینها، به قول یکی شان میگفت هفتاد درصد هم جواب می دهد.

فهل عند احد، قال بلی، ولكن استضعفناکم، ما گفتیم میهمانمان بکنید قبول نکردید، فلم تضیفونا، فما أنا براق، راقی کسی است که رقی می خواند، کسی که از این دعاها می خواند برای خوب شدن. آن شعر آن خبیث هم راقی توش دارد، مال که حافظ برداشته چپش کرده اول دیوانش هست، الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها، این شعرش اصلش مال یزید است، انا المسموم ما عندی و تریاق و لا راقی، این راقی به معنای کسی که دعایی بخواند خوب بشود، ادر کأسنا و ناولها الا یا ایها الساقی.

علی ای حال فما أنا براق حتی تعجبعلو لنا جعلنا، یک پولی برای ما قرار بدهید، مفتکی نمی شود. فصالحوهم، خیلی هم عجیب است، فصالحوهم علی قطع من الغنم، چند تا گوسفند، معلوم می شود خیلی احترام سیدشان را قائل بودند، چون خیلی عجیب است، حالا مثلا یک گوسفند معقول است، قطع من الغنم، فانطلق بتفل علیه، این آقا که از اصحاب پیغمبر (ص) بود، به اصطلاح آب دهان روی آن موضع چیز انداخت، و یقرأ الحمد لله رب العالمین، سوره حمد را خواند، خب در باب حمد بالخصوص ما داریم روایت، ما هم داریم که اگر مرده هم زنده شد تعجب نکنید.

فکأنما نشط من عقال، معروف تر انشط من عقال، به صیغه مجهول از باب افعال، اصطلاح است این چون شتر وقتی می نشیند دستش را، این دو قسمت دست را با یک طنابی می گردند که عقال به آن می گویند، این را که باز بکنند بلند می شود، کأنما انشط من عقال فانطلق یمشی و ما به قلبه، حالا قلبه را نمی دانم دقیقا چیست، دگرگونی این ظاهرا از انقلاب دگرگونی حالش به هم نخورد، قال فاوفوهم جعلهم الذی صالحوهم علیه، آن چند تا گوسفند را به او دادند. این دقت بکنید هم استشفاء به قرآن است، هم پول گرفتن در مقابل، روشن شد؟ این را من الان فعلا در احادیث ما پیدا نکردیم، در احادیث اهل سنت، فقال بعضهم، اقتسموا، حالا که این گوسفندها را گرفتیم تقسیم بکنیم، مثلا هر کسی ربع گوسفند، نصف گوسفند، چند نفری که بودند، فقال الذی رقی، آن که رقی خواند و آن که این دعا را خواند و سوره حمد را خواند، لاتفعلوا حتی نأتی رسول الله (ص)، ما برای خودمان از پیش خودمان یک کاری کردم، یک دعایی خواندیم، حمدی خواندیم

این خوب شد، یک پولی هم گرفتیم، ببینیم رسول الله (ص) اجازه می فرماید، این پول درست گرفتیم ما در مقابل قرآن خواندن حمد پول گرفتیم، فنذكر له الذي كان، كان در اینجا تامه است، چیزی که شده به ایشان یعنی الذي حدث، این را به ایشان بگوییم، فننظر ما يأمرنا، ببینیم پیغمبر (ص) چه می فرماید. ما از پیش خود یک کاری کردیم، فقدموا على رسول الله (ص) آمدند خدمت پیغمبر (ص)، فذكروا له ذلك، فقال و ما يدرك انها رقية، تو از کجا فهمیدی که این برای رقیه خوب است؟ ثم قال قد اصبتكم، عمده اش این است، پیغمبر (ص) امضاء فرمودند. اضافه بر امضاء فرمودند اقتسموا و اضربوا لي معكم سهما، تازه یک سهم هم برای من قرار بدهید، مثلا اگر پنج نفرید، من هم اضافه شش تا، این گوسفند را، این مجموعه را به شش قسمت تقسیم بکنید. یک سهمی هم برای من قرار بدهید. و اضربوا لي معكم سهما.

و باز در اینجا نقل کرده از کتاب به اصطلاح ابن ماجه، اصلا ابن ماجه بابی دارد استشفاء بالقرآن، در کتاب ابن ماجه این را دارد، از علی علیه السلام قال قال رسول الله (ص) خير الدوا القرآن، عرض کردم این را ببینید در مصادر شیعه فعلا من ندیدم. حالا مگر من اشتباه کرده باشم. ببینید عن علی خیر الدواء القرآن داریم یا نداریم؟

عرض می کنم من نشد کتاب های متعدد ببینم یا برنامه های خاص خودش، به همین چیز به اصطلاح، کتاب عوالم نگاه کردم، عنوان باب ندیدم، کل کتاب را نخواندم.

بعد خود ابن قیم، این من الان از کتاب ابن قیم جوزیه، ما یک ابن الجوزی داریم، اشتباه نشود، آن پدر جدش جوزی بوده، جوزیعنی گردو، شاید گردو فروش بوده به او جوزی می گفتند. یک ابن الجوزی داریم که از بزرگان حنابله است، صاحب این کتاب الموضوعات است. این قرن ششم بوده، خیلی حالات خاصی هم دارد. خیلی مرد پرکاری هم هست، فوق العاده پرکار است. یک ابن قیم الجوزی داریم، اینها را با همدیگر اشتباه نکنید. ابن قیم الجوزیه، الجوزیه اسم یک مدرسه ای بوده، همین مدرسه خودمان، آخوندی خودمان، طلبی خودمان، در شام، ظاهرا توش یک درخت گردویی بوده، ظاهرا دیگر اسم آن مدرسه جوزیه بوده، المدرسه الجوزیه. این ابن قیم پسر متولی آن مدرسه است. پدرش متولی مدرسه جوزیه بوده، ایشان پسر او است. گاهی به او ابن القیم می گویند، گاهی به او ابن قیم الجوزیه می گویند، این در حدود قرن نهم است. این شاگرد ابن تیمیه است و از بزرگان متفکرین خط وهابی.

عرض کردم بزرگترین کسی که برای خط وهابی، چون ابن محمد علی القاعده آدم بیسوادی است، آدم نادان و احمقی است. آن که تو اینها تو همان اباطیلشان عالم است، در همان اباطیل خودشان همان ابن تیمیه است. لکن ابن تیمیه خیلی پرت و پلا دارد، انصافا، کتاب

زیاد دارد، ازدواج هم نکرد، تا آخر عمر زندان بود، در زندان مرد، پرت و پلا زیاد دارد. این شاگرد اوست و نسبتا در خط وهابی این استاد و شاگرد خیلی موثرند. یعنی بزرگترین متفکرین خط وهابی و تضاد با شیعه و ضد شیعه مخصوصا ابن تیمیه است، مخصوصا. علی ای حال ایشان کتب متعدد دارد، خیلی هم خوش ذوق است. عده ای از کتاب هایش واقعا من به مراتب بر استادش ترجیح می دهم ابن قیم، از آن پرت و پلاهای استادش ندارد، هست خب بالاخره ضد شیعه است اما مثل استادش خیلی پرت و پلا ندارد و خیلی جمع و جور است. انصافا تنقیح کرده

س: تنها شیعه را که نکوبیده، مسیحیت و اینها را هم

ج: خب آنها که اشکال ندارد، مسیحیت که مشکل ندارد. خیلی مسیحیت و یهودیت

س: یعنی می خواهم بگویم تنها با شیعه که

ج: منهاج السنه ایشان که خب ضد شیعه است. دروغ هم دارد. می گوید مثلا برای ابوبکر و عمر فضایی هست که برای علی بن ابیطالب (ع) نیست، اما علی بن ابیطالب (ع) هر چه فضیلت دارد صحابه باهاش، خب دروغ است، پیغمبر (ص) کجا گفت من کنت مولا فعلی مولا برای کسی گفت، اصلا روی کینه ای که دارد، عرض کردم این الان محدث بزرگ وهابیت انصافا هم همین طور است. این چیست آلبنی، ناصر الدین شیخ محمد، ایشان اصلش مثل اینکه مال سوریه است مال فلسطین است، پدرش رفته بوده آلبنی، همین آلبنی معروف، لذا بعد آمد سوریه باز هم سوریه ساکن شد، بچه کوچک بود، معروف شد به شیخ محمد البانی، البانی نیست در واقع، عرب ها البانی می گویند. علی ای حال ناصر الدین، شیخ محمد ناصر الدین البانی انصافا هم خب مرد ملایی است حقایقال. ایشان هم یک کتابی دارد یعنی کل روایات اهل سنت را در دو مجموعه تقریبا سی و خرده ای جلد جمع کرده، صحیحه و ضعیفه، خیلی زحمت کشیده است. من جمله در سلسله احادیث صحیحه اش حدیث غدیر را آورده است. خیلی عجیب است، می گویم این از آن ضد شیعه های حسابی است، و اصرار می کند که حدیث غدیر صحیح است. حالا از عجایب این است که به ابن تیمیه حمله می کند. تعجب خیلی سبحان الله واقعا این هم از عجایب الطاف الهی است در حق امیر المومنین (ع). می گوید من تعجب می کنم از شیخ الاسلام ابن تیمیه که این حدیث را تضعیف کرده با اینکه این حدیث صحیح است.

س: اسم کتابش چیست البانی؟

ج: سلسله الاحادیث الصحیحه والضعیفه، دو تاست. صحیح‌هاش به نظر ۱۳ جلد است، ضعیف‌هاش ۱۷ جلد است اما عملاً ۲۱، یعنی ۱۷ مجلد است در بیست و یک جلد. مجموعاً حدود سی و خرده‌ای جلد است. خیلی زحمت کشیده انصافاً خیلی زحمت کشیده، خیلی کتاب قابل استفاده است. تازگی هم فوت کرده، خیلی وقت نیست فوت کرده

س: وهابیت را قبول دارند؟

ج: کاملاً هم او قبول دارد و هم آنها. چون این تقریباً اگر اینها در همان اباطیلشان علمی داشته باشند تقریباً همین است. و واقعاً هم خب مرد ملایی است دیگر، نمی‌شود، یعنی ملایی در همان اصطلاحات خودشان.

س: این حدیث را هم تضعیف کردند.

ج: بله، این ضعیف است این حدیث. این حدیث خود ابن ماجه هم می‌گوید، یعنی دارد که تضعیف شده، این حدیث خیر الدواء القرآن تضعیف شده، دیگر نخواندم، توی حاشیه‌اش هم دارد که ضعیف. می‌دانستم دیده بودم.

نه می‌خواستم بینم بین شیعه کسی دارد از طریق ما؟

س: این تعبیر را نداریم

ج: می‌گویم، می‌گویم من هم امروز نمی‌خواهم در حدی که علی ای حال این هم معلوم می‌شود اصل استشفاء مخصوصاً این ذیلش درست باشد که رسول الله (ص) فرمود این راه خوبی هم هست، یعنی از راه استشفاء به قرآن یک درآمدی کردند، پیغمبر (ص) فرمود یک سهمی هم برای من قرار بدهید، واضربوا لی معکم سهم، علی ای حال سهمها نه سهم.

علی ای حال کیف ما کان بعد خود حالا من نمی‌خواستم توضیح بدهم. این طب النبوی که ایشان نوشته ابن قیم، ابن قیم خودش در حدیث واقعاً هم باید قبول کرد در حدیث خود آنها و افکار آنها واقعاً صاحب نظر است. خود ابن تیمیه هم همین طور.

س: ۱۶:۱۵

ج: خب احتمالاً از اینها گرفته، دعوات از اینها گرفته است.

اما خیر الدواء القرآن را من فعلاً نگاه کردم، ندیدم جایی، اما بعید نیست آمده باشد. یعنی ذهنم می‌آید که

س: تعابیر دیگر ندارد؟

ج: تعابیر دیگر هست این تعبیر شاید نباشد.

علی ای حال خوبی این کتاب الطب النبوی ایشان در حدیث خودش صاحب نظر است، صاحب مکتب است، و قبول دارند اهل سنت هم قبول دارند، ما هم قبول داریم، ما هم چون تعبد که نداریم، انصافا عرض کردم به مراتب بر استادش ترجیح دارد، خوب چون استاد پرت و پلا دارد، تند بوده، ضدشیعہ بوده، این کمی کمتر شده و انصافا دوسه کتاب این زاد المعادش بسیار کتاب خوبی است. حقا يقال فی هدی خیر العباد، تمام سنن فعلی رسول الله (ص) را یک یکی نوشته که ای کاش شبیه این هم مثل همان مرحوم فیض کاشانی که شبیه احیاء العلوم غزالی نوشته یا غزالی نوشته، کسی شبیه این را زاد المعاد از روایات اهل بیت (ع) در سنن پیغمبر (ص) و ائمه (ع) بیاورد. خیلی خوب است. ایشان تمام سنن پیغمبر (ص) مثلا پیغمبر (ص) از خواب چطور بلند می شدند، از خواب بلند می شدند چه می فرمودند، کی مسواک می کردند، چجوری وضو می گرفتند، تمام خصوصیات زندگی پیامبر (ص) را ایشان آورده، حتی امور داخلی. چند تا عبد داشتند، چند تا اسب داشتند، چند تا شمشیر داشتند، چند تا زره داشتند، چند تا سپر داشتند، همه را آورده این کتاب زاد المعاد انصافا بسیار کتاب خوبی است. می گویم واقعا من گاهی فکر می کردم مرحوم آقای طباطبایی یک چیزی به نام سنن النبی نوشتند که ترجمه هم شده به فارسی. فرق، البته ایشان متون روایت را آوردند، فرق خیلی زیاد است. علی ای حال اگر شبیه این البته بعضی جاها ایشان اضافه بر اینکه سعی کرده سنن را بیاورد، بحث های فقهی هم وارد می شود. خوب هم وارد می شود انصافا. حالا مثلا سنی ها صلاة ضحی را، صلاة ضحی مثل نه یک ساعت قبل از این است، یک ساعت و نیم، معروف است شش رکعت نماز ضحی، این را به جای نماز نافله ظهر که ما داریم آنها این را می خوانند.

س: مال کیست زاد المعاد؟

ج: مال همین ابن قیم. ابن قیم جوزیه، یا ابن قیم به او می گویند، یا ابن قیم جوزیه. پدرش قیم و متولی مدرسه جوزیه بوده. روشن شد؟ این غیر از ابن الجوزی است، با آن ابن الجوزی اشتباه نشود. آن الموضوعات مال ابن الجوزی است. این جدش اسمش جوزی بوده، احتمالا خوب گردو فروش بوده، جوزی یعنی گردو خوب، احتمالا گردو. اما این نسبت به یک مدرسه ای است در شام که اسمش جوزیه بوده، نسبت به آن است.

س: قرن چندم است ابن جوزی؟

ج: ابن جوزی قرن ششم است، پانصد و خرده ای، به نظرم این طور می آید در ذهنم این طور است.

س: ابن قیم نهم است.

ج: ابن قیم نهم است.

س: نه ابن جوزی

ج: ابن جوزی به نظرم ششم است، پانصد و خرده ای، نیست؟ غرض این دو تا با هم خیلی فرق دارند اشتباه نشود. از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. چون دیدم گاهی اوقات آقایان ما اشتباه می کنند این دو نفر را با همدیگر. اصلا او یک نکته دارد این یک نکته دارد.

علی ای حال کیف ما کان ایشان یک قسمتی این طب النبوی اش را از همان زاد المعاد است. این را می خواستم بگویم، زاد المعاد کتاب بسیار خوب ایشان است. اعلام الموقعین دارد ایشان. بسیار کتاب نفعی است انصافا خیلی این ابن قیم آثارش پخته و علمی است. آن اعلام الموقعین عن رب العالمین بسیار کتاب خوبی است، در دو مجلد چاپ شده، فوق العاده فواید دارد آن کتاب.

س: ۱۹:۴۳

ج: ابتدایش به عنوان شرح نامه است که عمر به شریح نوشته، آن وقت وارد بحث قضا و فقه و حقوق و اصول و یک چیزی ما بین اینهاست. دیگر حالا یک شرحی دارد. آن نامه اساسا به نظرم مال امیر المومنین (ع) است برداشتند به عمر نسبت دادند.

حالا به هر حال من فعلا نمی خواهم بگویم هر چه این آقا گفته مثلا درست است، اما انصافا مرد ملایی است و این کاری که در طب النبوی کرده قبل از ایشان هم شده، نمی خواهم بگویم اهل سنت متأسفانه ما نداریم. و ای کاش در ما هم می شد. این را خب باید قبول کنیم. مثلا مرحوم مجلسی در بحار دو قرن بعد از ایشان است این کار نکرده است. ایشان هم احادیثی که در باب طب وارد شده بررسی سندی کرده چون خودش امام فی هذا الشأن، حدیث سندش را رجالش را، خودش هم صاحب نظر است در حد این نیست که از دیگران نقل کند فقط، خودش هم صاحب نظر است. و انصافا خب امام در شأن حدیث و معرفت الحدیث، و هم حدیث را به لحاظ این و هم طب قدیم را طب سنتی که امروز می گویند دیده بوده ایشان. این خیلی مهم است. این هم در بخش حدیثی اش وارد بوده ایشان، و هم در بخش طب اش. لذا یکی از امتیازات کتاب ایشان، البته خب این نسخه غلطی هم دارد، اغلاطی هم دارد. من در نسخه خودم عده ای را تصحیح کردم، حتی اغلاط معنوی هم دارد، بعضی نکات طب اش هم در همین نسخه خودم حاشیه زدم تصحیح کردم.

.....

علی ای حال جزو کتاب های بسیار خوب است این طب النبوی ایشان. مخصوصاً فصل آخرش که بعینه در زاد المعاد هم آمده، ایشان یک اصطلاحی دارند در طب قدیم مفردات می گویند، ایشان مفردات را هم آورده، در روایات، مراد از مفردات یعنی به ترتیب حروف الفبا، مثلاً خیار درخ، بصل پیاز مثلاً، فرض کنید من باب مثال، بطیغ یعنی خربزه، یکی یکی اینها روایت هایی که در فضل اینها آمده، لحم، ماء، همه را به ترتیب حروف الفبا مثلاً به ترتیب حروف الفبا مثلاً قساع، قساع یک نوع خیار است، همین خیار چمبر، به ترتیب حروف الفبا یکی یکی، فاقیه، فاقیه ایشان نوشته نور الحنا، فاقیه به اصطلاح چیزی است در طب قدیم خیلی کاربرد دارد و خیلی هم مفید است، کاربردهای خاصی دارد حالا نمی خواهم وارد بشوم. شکوفه گل حنا، ما حنا می گوئیم، ضبطش حنا است. ایشان در آنجا مثلاً فضه، فضه به معنای نقره، یکی یکی غیث که به معنای باران باشد، بعد به مناسبت فاتحة الكتاب هم آورده، عدس مثلاً، عدس را ایشان ذکر کرده و روایات عدس را آورده. یعنی یک کار مهم لطیف ایشان به ترتیب حروف الفبا، این در کتب طب قدیم اصطلاحاً می گویند مفردات. همین کتاب تحفه حکیم بیشترش مفردات است؛ چون در بخش ادویه مفردات دارند، ترکیب دارند. فرض کنید مثلاً گل گاو زبان تنها این مفردات است، ترکیب هم دارند، ایشان تمام مفردات را از حرف الف شروع کرده، آنچه که در روایات وارد شده، یعنی آن قسمت هایی که بعدش هم گفته که این روایت صحیح است، این روایت ضعیف است، یک توضیح طبی قدیم هم داده. چون بحث ما نیست، و الا می خواندم. انصافاً این قسمتش خیلی خوب است. این قسمتی که ایشان

س: استقراء کرده؟

ج: به اندازه خودشان، دقت بکنید چون روایات عامه در طب عادتاً محدودیت دارد. عادتاً یعنی عرض می کنم؛ چون مکه که ادویه نداشته، گیاه نداشته، همین مثل ازخرو خدامه و اینها، در مدینه هم به خاطر اینکه چاه بوده، خیلی نبوده، آن وقت بیشتر باید وارداتی باشد، در زمان ده سال پیغمبر (ص)، از شام می آوردند، یمن می آوردند، مثل فرض کنید زنجفیل و اینها می آوردند. اما چون ائمه ما تا سال ۲۵۰ بودند، طبعاً این محدودیت برداشته می شود دیگر.

مثلاً مثل حضرت رضا (ع) که حالا این رساله هم به ایشان منسوب است. چون به عنوان ولی عهد بودند، در خراسان هم بودند. خود خراسان ماشاء الله گیاه زیاد دارد، همین زمان ما هم زیاد دارد، مضافاً به اینکه در دربار خلیفه بودند، قاعدتاً ادویه مختلف می بردند دیگر، این طبیعی است دیگر. نباید مثلاً حضرت رضا (ع) یا حضرت جواد (ع) یا امام صادق (ع) را با زمان رسول الله (ص) آن هم فتره ده سال مقایسه بکنیم.

طبیعتاً این را خوب دقت بکنید، روایات طبّی اهل سنت محدودیت دارد. به خلاف روایات طبّی ما. روایات طبّی ما آن محدودیت را ندارد. سرش هم واضح است. چون نبوده، اصلاً در اختیارشان نبوده به خلاف روایات طبّی ما که محدودیتش خواهی نخواهی کمتر است. البته مثل کتب طب نبوده، اما محدودیتش خیلی کمتر است، مثل زمان رسول الله (ص)، این که شما می‌گویید صحیح است استقراء کرده یا نکرده، یعنی به مقدار روایات مروی عن رسول الله (ص) با این قید، و طبیعتاً هم معظمش هم ضعیف است. طبیعتاً احتیاج به خواندن ندارد خودتان که مراجعه بفرمایید. چرا؟ چون این، مثلاً فرض کنید فاقیه که الان اسمش را خواندیم، از اینها مثلاً در مدینه وجود داشته که به اصطلاح شکوفه حنا باشد. آثاری هم دارد در عده‌ای از ادویه ترکیبی و غیر ترکیبی، خودش هم به نفسه آثار دارد.

دقت می‌فرمایید؟ این نکته را دقت بکنید قبل از این که شما بخوانید ما کل کتاب را برایتان موجز و اما این کتاب این فایده را دارد. ما شبیه این را الان در کتب شیعه نداریم الانی که من خدمت شما نشستم. تا الانش هم نداریم، آن که قرن نهم است. الانش هم ما در کتب شیعه یک کسی که، نه من قرن نهم گفتم، هشتم است، هفتصد و پنجاه و یک نوشته، هشتم است ایشان. بعد از ابن تیمیه قرن هشتم است. ما الانش هم نداریم، یک کسی که خودش در حد صاحب نظر در رجال و اسانید و حدیث باشد و بتواند باز طب قدیم را هم وارد باشد، اینها را بررسی بکنند به لحاظ‌های مختلف فعلاً نداریم.

علی ای حال کیف ما کان بعد ایشان خودش سعی می‌کند بخش‌های تأثیرگذار را بررسی بکند به لحاظ طبّی. ایشان دو سه قسمت را بررسی می‌کند. یکی اینکه کلام خود کلام ممکن است خود جهات معنوی، عرض کردم به محمد بن زکریای رازی کتابی به نام طب روحانی نسبت داده شده، تشکیک هم شده مال ایشان باشد. ایشان که واقعاً یکی از ائمه شأن در باب طب است، انصافاً هم همین طور است، به نظرم در طبش از ابوعلی سینا هم قوی‌تر باشد، از ابن سینا هم قوی‌تر باشد. ایشان معتقد است که ما یک طب روحانی هم داریم، غیر از این طب مثلاً متعارفی که هست. البته این طب متعارف معروف هست به طب گیاهی، لکن کراراً عرض کردم در طب سنتی از گیاه بیشترین استفاده هست و الا از معدن هم دارند، مثل طلا و مثل آهن و مثل خاک و اینها. و از حیوان هم دارند. یعنی ادویه‌ای که در طب قدیم هست، نبات هست و معدن هست و حیوان. لکن چون گیاهش بیشتر است معروف شده به طب گیاهی.

آن وقت در مقابل این سه چیز که اصطلاحاً موالید ثلاث می‌گویند، یک طب روحانی هم هست. که این را زکریای رازی دارد. عرض کردم کتابی است به این عنوان الطب الروحانی، من خودم ندیدم ازش نقل شده است.

یکی مسئله طب روحانی است. دقت بکنید، یعنی این ابن قیم مرد ملایی است در طب هم، یکی تأثیر روحانی در طب، در مرض. دو تأثیر خود کلام، خود کلام، که این سحره و کاهنه‌ها می‌خواندند و این تأثیرگذار بود. سه: تأثیر دمیدن، که در لغت عرب نفث می‌گویند. ایشان حتی تمسک به آیه (و النفاثات فی العقد) دیگر، یعنی خود این دمیدن اثر بد دارد، اثر خوب هم دارد دیگر وقتی اثر بد داشت. نفاثات فی العقد زن‌های ساحری که گره می‌زدند و توش می‌دمیدند. نفاثات این است دیگر. ایشان به همین آیه هم تمسک، خب توجه خیلی لطیفی دارد انصافاً، دقت کنید چقدر ظریف است کار بحث ایشان. آنچه که ممکن است در این عمل صحابه تأثیرگذار بوده: یکی طب روحانی است. یکی نقش کلام و صحبت است، و اینکه صحبت می‌تواند تأثیرگذار باشد. یکی مسئله نفث، نفث با ث سه نقطه، نون و فاء و ث سه نقطه، نفث، دمیدن. و در خود قرآن هم این هست (و من شر النفاثات فی العقد)، طبیعتاً اگر بنا شد نفاثات فی العقد سحر بکنند، یکی دیگرش هم می‌تواند ابطال سحر بکند، اگر تأثیرگذار باشد در جهت بد، همین نفث، می‌گویند فلانی صاحب نفس است دیگر الان متعارف است. این خود همین دمیدن خیلی لطیف است یعنی ایشان خیلی با ظرافت کار را، یکی ی طفل که دارد، که آب دهان انداخت، این که خود آب دهان هم می‌تواند شفا باشد. ایشان عوامل شفا را می‌گویم یک بحثی کردند که دیگر من نمی‌خوانم. البته اگر شما هم بخوانید شاید به این لطافتی که من گفتم روشن نشود، این با شرح بنده.

چهار تا عامل اساسی برای این شفاء ایشان تصور می‌کند. یکی جهت روحانی، یکی تکلم به خود فاتحة الكتاب، که کلام در بدن انسان تأثیرگذار است. یکی خود نفث و دمیدن، که این نفث تأثیرگذار است. یکی هم آب دهان، که این خودش تأثیرگذار است. و الطف از همه که واقعا هم می‌گویم واقعا بعضی کارهایی کرده که خیلی تعجب آور است. ایشان بعد وارد این بحث می‌شود البته نقل کرده از کسی خودش نگفته، این بحث را هم سنی‌ها مطرح کردند، که آن نقطه‌ای که در فاتحة الكتاب، آن اساسی که در فاتحة الكتاب عامل این شفاء بوده چیست؟ ایشان دارد و قد قيل ان موضع الرقية منها، رقیه همان به اصطلاح تلسمات و دعاهایی که خوانده می‌شود، موضع الرقية منها (ایاک نعبد و ایاک نستعین)، خیلی عجیب است. آن عامل اساسی به لحاظ کلام و به لحاظ معنوی در سوره فاتحة الكتاب هم این آیه وسط است. این چون معروف است به آیه وسط دیگر. سه تا آیه قبلش سه تا آیه بعدش.

(ایاک نعبد و ایاک نستعین)، بعد ایشان خودش می‌گوید و لا ریب ان هاتین الکلمتین یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین، من اقوا اجزاء هذا الدواء، خیلی عجیب است. چون عرض کردیم دواء را ترکیب می‌دانند دیگر، مثلاً می‌گویند توی این دوا گل گاو زبان است، فلان است و فلان است، می‌گوید بهترین قسمت سوره حمد خیلی واقعا معلوم می‌شود کار کرده انصافاً، تا کجاها توی مسئله پیگیری کردند. بیشترین قسمتی هم که در سوره حمد بله، این اجزاء مهمش هم این است.

آن وقت فان فیهما بله، ما لیس فی غیرها، من عموم التفویض و التوکل، کار خدا، و الالتجاء و الستعانه و الافتقار و الطلب و الجمع بین اعلی الغایات و هی عبادة الرب و اشرف الوسائل و هی الاستعانة به علی عبادته، که چه نکاتی در این دو تا کلمه، ایاک نعبد و ایاک نستعین، که موثر در جزو موثر این دواست. و الی آخر مطالب.

پس بنابراین البته عرض کردم من فعلا والعلم عند الله، این حدیث را در مصادر خودمان پیدا نکردیم که پیغمبر (ص) فرموده باشند شما و چون در اینجا هم قرارداد بسته، گفته ما به یک شرط که شما به ما چیزی بدهید، گفتند خیلی خب، بنایشان هم این شد که چند تا گوسفند بدهند، این اصلا شارطا هم هست، خیلی عجیب است، استشفاء به قرآن در مقابل پول معین، آن که محل کار ماست این است الان. و این اگر ثابت بشود از رسول الله (ص) شاید بشود با آن اثبات کرد که خیلی مقامات پایین تر هم می شود این کار را کرد مثل تعلیم قرآن و قرائت قرآن.

س: جعل نبوده مگر این کار، جعل یا جعله نبوده مگر؟

ج: خب باشد، عین له قطع الغنم دیگر، جعله به این معنا که ما این کار را می کنیم اگر خوب شد به تو می دهیم.

س: عرضم این است که اشتراط پس ندارد دیگر

ج: چرا دیگر، جعل یعنی می گوید، نه عقدش به معنای جعل به این معناست که من به شرط این که این خوب شد به من بدهید. معین کرده اما به نحو اجاره نه، چرا؟ چون می ترسیده که خوب نشود. گفته که من این کار را می کنم، اگر خوب شد به من این مطلب را بدهید.

این هم راجع به این قسمت. این هم راجع به طلب پول در مقابل استشفاء و تداوی با قرآن.

عرض کردم فعلا من در روایات اهل بیت (ع) ندیدم. و العلم عند الله

بخش دیگری که در عبارت اهل سنت آمده، مبحث میراث قرآن است. نقل کردیم از بعضی از علمای اهل سنت، قرآن جزو میراث میت نیست.

س: پس اصالة العلم محکم است دیگر

ج: بله، قرآن جزو میراث میت نیست. یعنی اگر شخصی فوت کرد و قرآنی داشت، قرآن را تقسیم نکنند بین ورثه. تعبیرش این بود که

قرآن بماند، هر کسی که از اهل آن خاندان قرائت بلدند، قرآن بخوانند. قرآن تقسیم نشود.

س: حبه چیست؟

ج: حبه پیش ماست، پیش بعضی از اهل سنت این مطلب از آنها نقل شده است. خواندیم از عبارات ابن حزم در محلی خواندیم. این هم من تا جایی که من گشتم عرض می کنم والعلم عند الله، در روایات شیعه ندیدم این را. این که قرآن تقسیم نشود در میراث باب میراث را تقریباً می شود گفت شاید معظمش را همه اش را نگاه کردم، این نبود، که قرآن تقسیم نباید بشود. بله در آن روایات حبه به قول ایشان که من دقیقاً نگاه کردم و برای من هم تعجب داشت، در عده ای از روایات حبه مثلاً سیف و شمشیر و نیزه و نمی دانم شمشیر و زره و قرآن آمده، دقت می کنید؟ در بعضی آمده قلت ما یكون من متاع الرجل الذی لا یورث. کأنما یک قسمتی از اموال میت بعد از مرگ او تقسیم نمی شود. هنوز جزو اموالش حساب می شود که ... در آنجا دارد که لباسش و سیفش، قرآن نیست توش. دوسه تا روایت به این مضمون داریم. این را داریم یعنی کأنما معلوم می شود که لباس این یک خصوصیتی است که نباید توی ورثه بیاید، این به خصوص پسر بزرگ باید داده بشود. این کأنما حق میت است، این دیگر برای میت می ماند.

در اینها قرآن نیست. شاید به ضمیمه جمع این طایفه روایات، با آن طایفه ای که توش قرآن هست، این طور فهمیده بشود، عرض کردم تصریح نداریم، که قرآن هم تقسیم نمی شود چون جزو متاع الرجل نیست. این که دست پسر بزرگ داده می شود جزو، چون متاع الرجل همان لباسش هست و همان شمشیرش. یعنی این روایت حبه تو یک عده ای شان قرآن هست، توی عده ای قرآن نیست، توی آن عده ای که قرآن نیست، تعبیر شده قلت ما یكون متاع الرجل الذی مثلاً بین ورثه داده نمی شود، گفت که مثلاً سیفش و

س: مرکبش ..

ج: مرکب در این روایت نیست، به نظرم سیفش و لباسش است.

س: خاتم

ج: یا خاتم، الان من امروز هم نگاه کردم سعی کردم با دقت دیگر حافظه ما کمی دارد خراب می شود.

علی ای حال کیف ما کان

س: مشهور چهار تا بود،

ج: می دانم، چون چهار تا، نه، آن نکته اش را کار ندارم، آن را نمی خواهم بگویم. نکته دیگری من امروز گفتم نمی دانم دقت کردید؟ در یک روایات اسم قرآن آمده جزو خوب دقت بکنید، به عنوان استثناء، در دو سه تا روایت استثناء آمده لکن نه به عنوان اینکه لا یورث، ما یکون من متاع الرجل، تعبیرش این است. کأنما یک قسمت از اموال این برای خود شخص می ماند. فوت هم که می کند به ورثه منتقل نمی شود. این تعبیرش این است. آن اموالی که به ورثه منتقل... امام می فرماید شمشیر است و لباس، خوب دقت کنید. اسم قرآن اینجا نیست. اسم قرآن اینجا نیست.

شاید از ضمیمه این دو تا عرض کردم شاید استفاده بشود که قرآن هم ارث داده نمی شود لکن عنوان متاع الرجل هم نیست. خوب دقت بکنید. این از متاع الرجل نیست، چون یک جایی که استثناء به عنوان متاع الرجل آمده، آنها، نکته فنی را دقت کردید؟ شاید این استفاده این بشود که این متاعی نیست که لا یورث، این اصلاً متاع نیست، یعنی جزو اموالی که قابل ارث باشد. عرض کردم تصریح ندارد

س: تخصصاً خارج است

ج: احسنت، پس جمعش این است، قرآن را قبول می کنیم اما از قرآن به عنوان متاع الرجل اسم نبرده است. خوب دقت بکنید. آن جایی که آمده گفته چه داده می شود به ولد اکبر؟ گفته قرآن هست این هست این هست آنجا، آنجایی که گفته متاع الرجل، یک چیزهایی است مال انسان، که این در میراث نمی آید. این به بچه بزرگ داده می شود کأنما بچه بزرگ استمرار انسان است. دقت کردید؟ کأنما این طور استفاده می شود.

آن جایی که متاع الرجل آمده، آنجا اسم مصحف نیست. یعنی از این می شود استفاده کرد که مصحف را به قول ایشان خروج تخصصی دارد. مصحف اصلاً جزو متاع الرجل...

س دو نکته دارد در این اموری که استثناء شده؛ یک مقداری اش اموال مرد است که به پسر بزرگ داده می شود. یک مقداری کأنما اموالش نیست، این از باب اینکه مالش نیست وارد نمی شود مثل قرآن.

س: چطور است که برای حی مال محسوب می شود؟ برای حی متاع

ج: معلوم می شود که برای حی هم مال نیست. از این عبارت این طور در می آید.

عرض کردم این استظهار جمع بین دو طائفه است، احتیاج به یک به قول آقایان

س: ملک نیست

ج: هان، این قابل انتقال ملکی نیست. یعنی بعبارة اخرى در واقع قرآن تشرفا پیش پسر بزرگ قرار داده می شود.

س: یعنی اگر کسی بدزدد ضمان نیست؟

ج: ظاهرش این طور است. ظاهر عبارت این طور است.

علی ای حال این هم چون عرض کردم جمع ما بین روایات است. این جمع بین روایات است. و الا تصریح ندارد.

این قسمت دیگر. یک قسمت دیگری که ما الان داریم که اهل سنت هم دارند که فردا انشاء الله می خوانیم و بخش روایات را تمام می کنیم مسئله مهر بودن قرآن است.

اگر ثابت بشود که تعلیم قرآن مهر است، مالیتش را پیغمبر (ص) قبول فرمودند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين